



مدرسه‌ی خرگوش‌ها

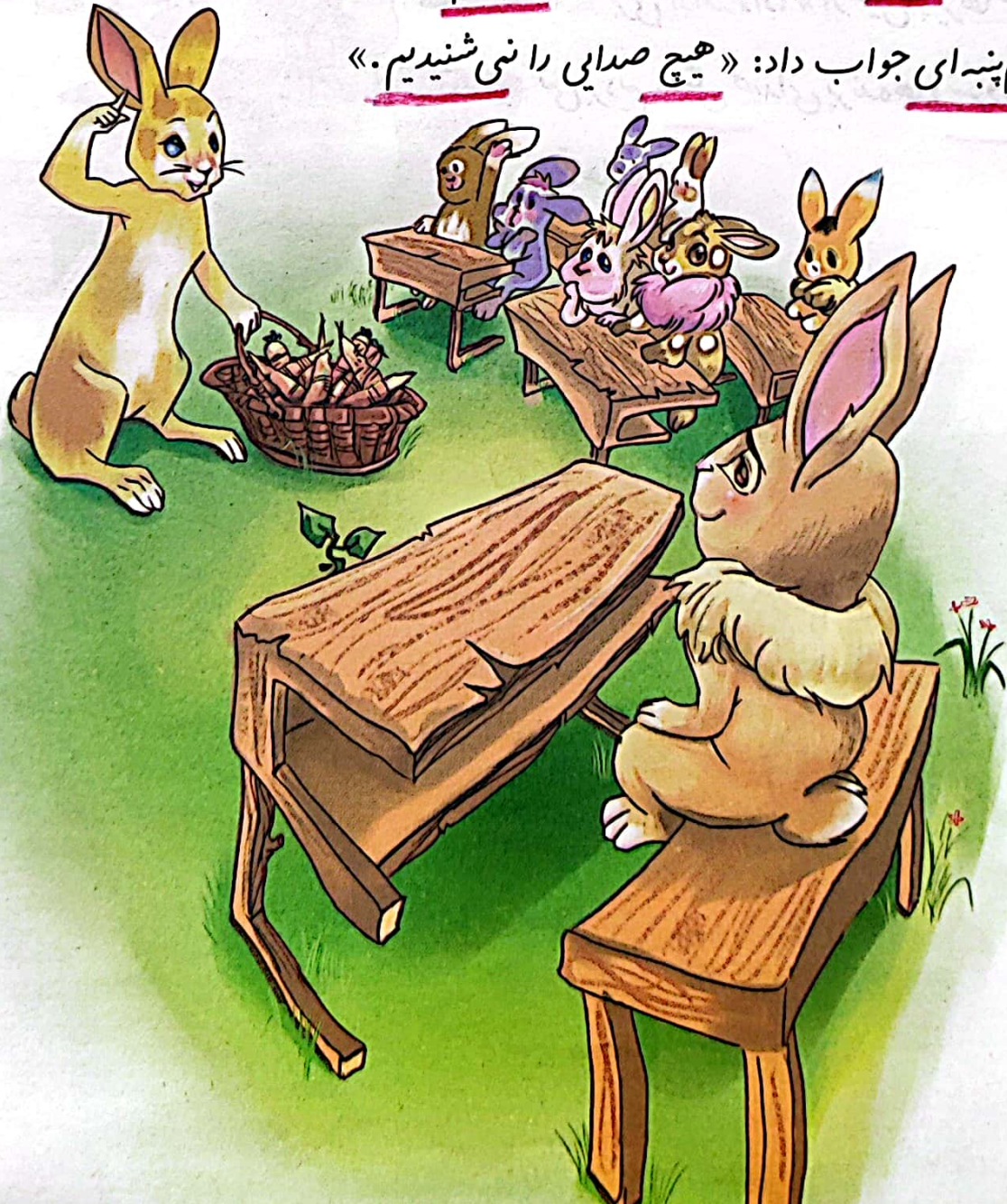
بچه‌خرگوش‌ها منتظر معلم بودند. معلم با سبدِ هویج وارد شد، سلام کرد و پرسید:

«بچه‌ها فکر می‌کنید چرا خدا به ما گوش داده است؟»

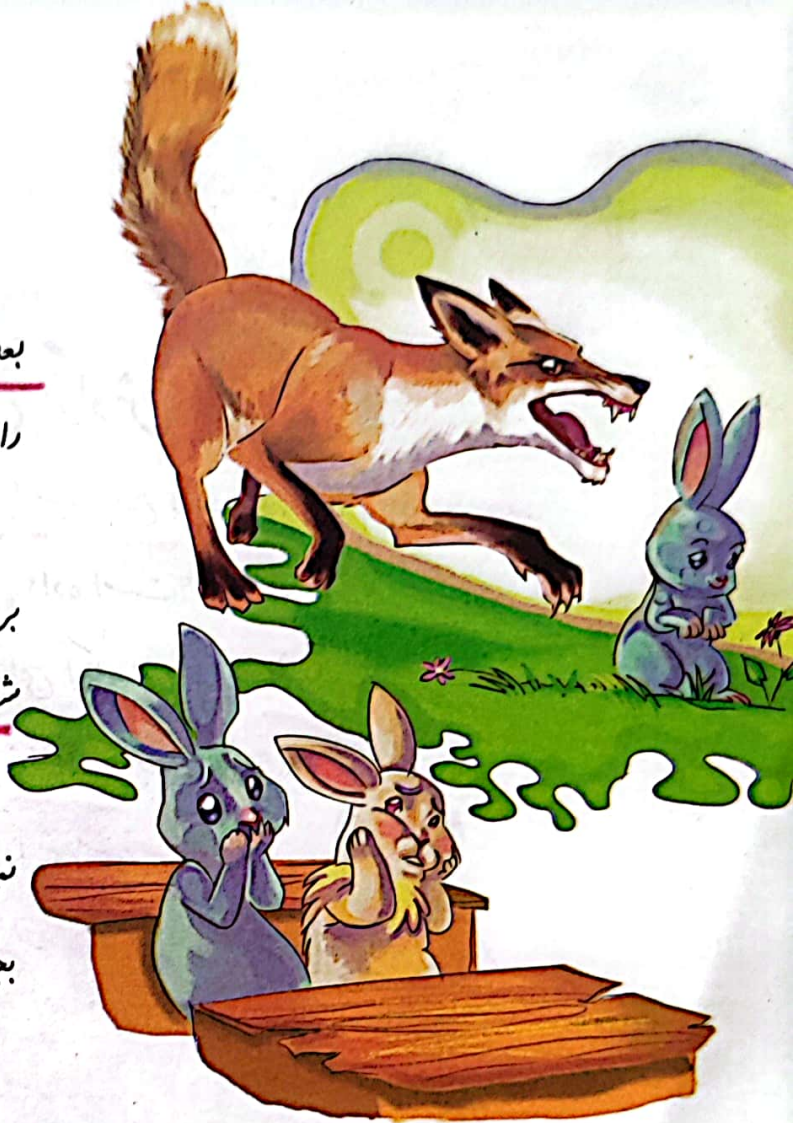
پشالو دستش را بلند کرد و گفت: «برای اینکه صداها را بشنویم.»

آموزگار لیخند زد و پرسید: «اگر گوش نداشتیم، چه می‌شد؟»

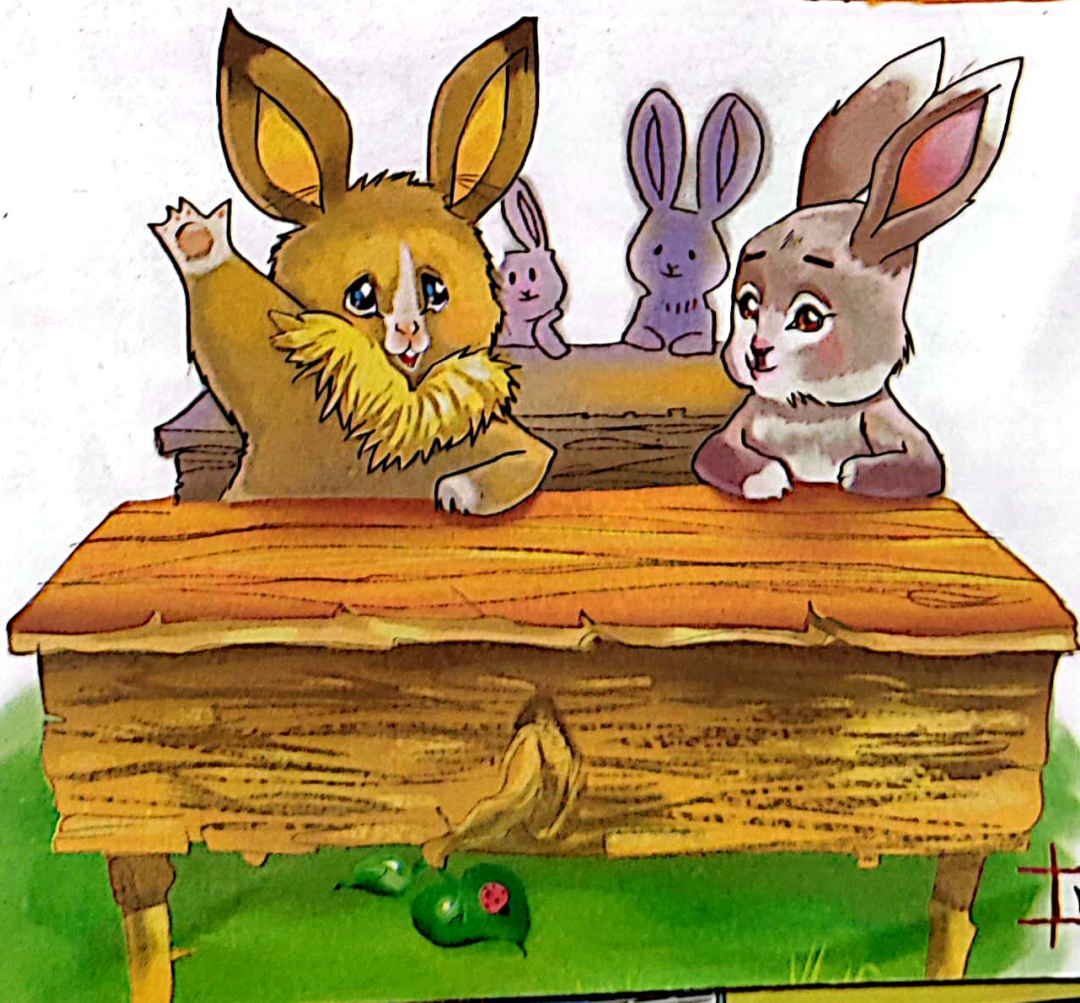
دم‌پنبه‌ای جواب داد: «هیچ صدایی را نمی‌شنیدیم.»



بچه خرگوش ها در سکوت، منتظر پرسش
 بعدی بودند که چشم قرمزی پرسید: «اگر صداها
 را نمی شنیدیم، چه اتفاقی برای ما می افتاد؟»
 این بار خاکستری جواب داد: «خطرهایی
 برای ما پیش می آمد؛ مثلاً صدای روباه ها و
 شغال ها را نمی شنیدیم.»



برنی ادامه داد: «از خیلی چیزها هم لذت
 نمی بردیم؛ مثل صدای پرنده ها و سرود خواندن
 بچه ها.»



آموزگار ادامه داد: «پس داشتن گوش‌های سالم خیلی مهم است. بچه‌ها آیا می‌دانید چه باید بکنیم تا گوش‌های ما سالم بمانند؟»

دُم‌پنبه‌ای جواب داد: «باید از آن‌ها خوب مواظبت کنیم و همیشه آن‌ها را تمیز نگه داریم.»
زنک مدرسه که به صدا درآمد، معلم گفت: «بچه‌ها، این هویج‌ها جایزه‌ی شماست که فکر

کردید و پاسخ‌های خوبی دادید.»

چند دقیقه بعد، بچه‌ها خوش حال از کلاس بیرون رفتند.

